

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۱) فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ (۵۲) يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ (۵۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۵۴) إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۵۵) وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (۵۶)

این آیات از آیات سرنوشت‌ساز و مشکل قرآن است، در خلال این آیات آیه ۵۵ قرار دارد که آیه‌ی معروفی در بحث ولایت است. امیر المؤمنین روایتی دارند که البته اصل این روایت نسبت به خوارج است. «لَا تُخَاصِمُهُمْ بِالْقُرْآنِ ... وَلَكِنْ حَاجِبُهُمْ بِالسُّنَّةِ» (نهج البلاغه: خطبه ۷۷)؛ با آن‌ها با سنت مخاصمه کنید نه با قرآن؛ دلیل آن این است «فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ»؛ یعنی قرآن می‌تواند وجوه متعددی را به خودش قبول کند. لذا در جاهایی که قرآن این خاصیت را داشت که حمل ذو وجوه بود، در کل مخاصمه با قرآن یک مقداری طریق درستی به نظر نمی‌رسد.

این آیه ۵۵ که بحث ولایت در این آیه است می‌بینید این آیه با اشکالاتی مواجه است. حالا تا یک نفر در مخاصمه بخواند این اشکالات را مرتفع کند و بخواند جواب دهد و بحث کند، دیگر آن قدری فرصت نمی‌شود؛ چون وقتی یک یا دو اشکال را در آیه بیندازند که مثلاً این که شما

می‌گویید «بُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»، این‌ها که جمع هستند! شما چرا می‌گویید این خود شخص را می‌گویید؟ چطور ائمه خود را مصداق این آیه می‌دانستند؟!

به هر جهت خود سیر و روال آیات هم برای خودش یک پیچیدگی‌هایی دارد؛ طوری که خود علامه در المیزان ناظر بر این اشکال است و با فهم و علم به اشکالات در این سه آیه می‌بینید که خود آن‌ها گفتند آیه‌ی ۵۱ تا ۵۴ این چهار آیه یک دسته آیه هستند و آیه‌ی ۵۵ و ۵۶ یک دسته آیه هستند که به قبل خود بی‌ربط است. تا ۵۱ تا ۵۶ خود آن برای خود یک دسته آیه، ۵۷ تا ۶۷ یک دسته آیه، ادامه‌ی آن هم که دیگر هیچ! و تصریح کردند که این دسته‌های آیه به هم ربطی ندارد! می‌بینید که ایشان مجبور شدند چه چیزی را بگویند! علامه‌ای که تفسیر ایشان بر مبنای قرآن به قرآن و پیوند این آیات به یکدیگر است و مبنای ایشان در بحث‌های قرآنی این‌طور نیست، ولی می‌بینید روی مشکلاتی که در این آیات دیدند، این‌ها به صورت دسته‌های مجزا و بی‌ارتباط تقسیم کرده‌اند. در المیزان دارند: «السير الاجمالي في هذه الايات يوجب التوقف اتصال هذه الايات بما قبلها»؛ این سیر اجمالی در این آیات موجب توقف می‌شود در اتصال این آیات به آیات قبل از آن؛ یعنی به هم ربط ندارد. «وَكَذَا فِي الْاِتِّصَالِ مَا بَعْدَهَا»؛ ما بعد آیات هم آیات ربطی ندارد؛ آیات نه به قبل خود ربط دارد و نه به بعد ربط دارد! مانند «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» به این ربط ندارد. بعد از آن هم اتصال آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ» (مانده: ۵۷)، تا آن آیات بعدی آن هم یک دسته است که به دسته‌های قبل و بعد خود ربطی ندارد. ایشان اجباراً قائل به یک عدم الربط کامل در آیات شدند و این نکته، نکته‌ی ظریفی است؛ یعنی خود علامه به مشکلات این آیات رسیدند. حالا به هر جهت ما سعی نمی‌کنیم آیات را با مشکلات آن طرح کنیم ولی در این آیاتی مثل «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» شاید لازم است که مختصری از این مشکلات طرح شود چون برای ما آیه‌ی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» به شدت حساسی است و گاهی اوقات سعی می‌کنیم از این آیات استفاده کنیم ولی غافل از این‌که این آیه به اندازه کافی مشکل دارد برای این‌که یک نفر بخواهد از آن استفاده

کند، لذا باید حداقل اشکالاتی یا سؤالاتی که می‌تواند پیرامون این آیه مطرح باشد، طرح شود و جواب آن هم داده شود.

نکته‌ی دیگر این است که جهت این که قرآن این مدل است در جلسه‌ی گذشته هم عرض کردم باز هم تأکید می‌کنم، این مربوط به اجمال و ابهام قرآن نیست. این به دلیل این است که نقش قرآن صرفاً این است که سیاست‌گذار کلی باشد. از هیچ قانونی اساسی نمی‌شود آیین‌نامه‌های داخلی را در آورد ولی از قرآن می‌شود، ولی در آوردن آن کار سختی است. بهتر است شما به «إِنَّمَا وَلِيَّكُمْ اللَّهُ» که رسیدید، روش خود را به همان صورت «خَاصِمِهِمْ بِالسُّنَّةِ» انتخاب بفرمائید. چون در تفاسیر اهل تسنن هیچ تردیدی ندارند که این «إِنَّمَا وَلِيَّكُمْ اللَّهُ، نَزَلَ فِي عَلِيٍّ كَرَّمَهُ اللَّهُ»، یا فرض بفرمائید در ماجرای غدیر اهل تسنن این ماجرا را دارند و به کرات نقل شده است که یک چنین چیزی هست. خوب با همین سبک جلو بروید و با همین سبک گفتگو کنید که به هر جهت زمانی که این در مورد امیر المؤمنین نازل شده است و ماجرای غدیر این‌طور بوده است که در این ماجرا بالاخره در حجة‌الوداع گفتند: بایستید تا آن‌ها که نرسیدند برسند و آن‌ها که رفته‌اند بازگردند و این عبارت روشن را گفتند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»، اگر با این چیزها مباحثه کنید و با کسی بحث کنید شاید سریع‌تر به نتیجه برسید تا این که مثلاً آیه‌ی ۳ و ۶۷ را با یکدیگر ادغام کنید و بعد بگویید: من از ۶۷ شروع می‌کنم. «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ»، بعد بَلِّغْ آن چیست؟ بگوییم: «الْيَوْمَ يَتَسَّأَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا» (مائده: ۳)، بعه دلیل این که به این طریق تأکید می‌کند. و نکته‌ی آخر این که این کلاس را حتماً به عنوان درس تلقی کنید و من باب المجلس بالامانه چیزهایی که این‌جا گفته می‌شود با این سبک با توده‌ی مردم برخورد نکنید. زیرا که انصاف این است که یک مرتبه یک چیزی می‌گوئید و یک سؤالی مطرح می‌کنید و این‌جا یک سؤالی طرح می‌شود و سعی می‌کنیم جواب دهیم و آن وقت ممکن است شما یک مرتبه سؤالی را پرت کنید. و طرف تا بیاید با خودش این حرف را درست کند، دچار شبهه شده است! چون ما مجبور هستیم

در بحث تفسیر این را حالت درسی بحث کنیم و شروع کنیم و پایین بیاییم، مجبور هستیم به شبهات پیرامون آن اشاره کنیم. به خصوص شبهات فخر رازی را باید به عنوان یک کلامی جدی در این بحث مطرح کنیم، این کسی که به قول آقای مطهری، با اشکالات خود واقعاً شیعه را پیش برده است؛ چون فخر رازی سؤالات خیلی فنی می‌کند و علامه طباطبایی هم در این بحث‌هایی که می‌کنند یک مقداری ناظر به این تفسیر *مفاتیح الغیب* فخر رازی هستند.

حالا ما این دسته آیات را با هم بررسی می‌کنیم:

(۵۱): «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ

مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ»؛ شما این یهود و نصاری را اولیاء خود

انتخاب نکنید. «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»؛ خود این‌ها با یکدیگر اولیاء یکدیگر هستند. «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ

مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»؛ کسانی از شما که از این‌ها تولی کنند، از آن‌ها می‌شوند. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

الظَّالِمِينَ»؛ خدا ظالمین را هدایت نمی‌کند.

(۵۲) فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ

أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصِيبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ (۵۲)

«فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»؛ می‌بینی در قلب کسانی که مرض است «يُسَارِعُونَ فِيهِمْ»؛ در

آن‌ها سرعت می‌گیرند «يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ»؛ می‌گویند می‌ترسیم یک حادثه بدی و

ناگواری شود و این مطلب دور بزند و به ما برسد. «فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ»؛ امید است که خدا

از سمت خود این پیروزی «أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ»، یا یک چیزی از جانب خود بیاورد «فَيُصِيبِحُوا عَلَىٰ مَا

أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ»؛ تا این‌ها بر آن چه که در جان خودشان پنهان می‌کردند پشیمان شوند.

حالا یک توصیه هم می‌کنم و آن هم این که خیلی خوب است مکرر از روی این آیات بخوانیم.

یعنی این آیات را شروع کنیم و بیست- سی آیه را مرتب بخوانید و با این خواندن از روی سطح

قرآن، ممکن است اتصالی نصیب انسان شود که از دقت‌های روی خود تک، تک آیات گیر نیاید و ما این کار را ما این جا هم نمی‌توانیم انجام دهیم.

(۵۳): «يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ

فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ»

«وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا»؛ کسانی که ایمان آوردند می‌گویند «أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ

أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ»؛ سخت‌ترین سوگندها به خدا سوگند می‌خورند که مؤمن هستند. آیا همین‌ها نبودند که داشتند به سخت‌ترین سوگندها داشتند سوگند می‌خوردند که ما با شما هستیم؟!

«حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ»

(۵۴): «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ

عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

ای مؤمنین! اگر شما از دین خود برگردید خدا به زودی گروهی را خواهد آورد که خدا آن‌ها را دوست دارد که ذلول و رام در برابر مؤمنین هستند و عزیز در مقابل کفار هستند و در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامت‌گری هم نمی‌ترسند. این هم فضل خدا است که به هر کسی که بخواهد می‌دهد.

سؤال: چرا عبارت خاسرین را در مقابل مفلحین آورده؟

جواب: عبارت مفلح را باید ببینیم. در این جا دارد «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ» اتفاقاً

این ارتباط به آیات قبل از آن دارد که این معنا را می‌دهد که این‌ها را اولیاء انتخاب نکنید. ما یک عده را می‌آوریم که اگر شما بخواهید مرتد شوید این‌ها مرتد نمی‌شوند. حالا یک دقتی روی متن و محتوای این آیات بکنید.

این که عرض شد سه نوع ولاء در قرآن وجود دارد: یکی همین ولاء مودّت است. یکی ولاء هم‌پیمانی و حلف و نصرت است که با یکدیگر عهد و پیمان می‌بستند و از این جهت به یکدیگر اعتماد می‌کردند و یک ولاء هم ولاء قیادت و مسئله‌ی رهبری است. این که حالا کدام یک از این ولاءها را می‌گیر، خود علامه طباطبایی می‌بینید به نقطه‌ای که می‌روند این جا است که می‌خواهند بگویند که این دسته آیات ۵۱ تا ۵۴ این‌ها ولاء مودّت است. حتّی هیچ کدام از ولاءهای دیگر نیست. بعد که به آیه‌ی ۵۵ می‌رسند، آن جا تصریح می‌کنند که آن جا ولاء، ولاء مودّت نیست، ولاء رهبری است و بعد مجبور می‌شوند به این که این دو را از یکدیگر جدا کنند؛ یعنی دسته‌آیات را از یکدیگر جدا کنند! حالا چرا آن دیگر شاید در حوصله‌ی ما نباشد که چرا علامه این را می‌گوید؟! ما همان مسیر خود را می‌رویم. کسانی که در این درس‌ها را گوش می‌کنند، به المیزان مراجعه کنند می‌بینند که علامه نگران چه عباراتی هستند که به نظر می‌رسد شاید رأی ایشان در این بحث تمام نباشد.

شما در مورد این که شما یهود و نصاری را به عنوان اولیاء خود انتخاب نکنید، سوره مبارکه مجادله را ببینید تا اول، خود بحث برای فهم محتوا جا بیافتد. سوره مبارکه مجادله آیه ۲۲، ص ۵۴۵، «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ نمی‌یابی قومی را که ایمان به خدا و روز جزا داشته باشند که «يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»، این‌ها مواده کنند با کسانی که با خدا و رسول محاده می‌کنند. یعنی این‌ها دوستی و مودّت نمی‌کنند با کسانی که محاده می‌کنند؛ یعنی حدود خود را از حدود خدا جدا می‌کنند. البتّه این‌ها من باب این است که طرف بخواهد از سر این که او دارد حدود خودش را جدا می‌کند و جدا می‌داند، با او دوستی نکند؛ یعنی جمع‌بندی آیات من باب این است که این یک آدمی است صرفاً یک آدم است که حالا توضیح آن را می‌دهم؛ چون در بحث مجالست و مواده یکی از مشکلات اخلاقی ما جمع بین این آیات و روایت است که بالاخره آدم با چه کسانی می‌تواند بنشیند و نشست و برخاست کند، یا دوست داشته باشد؟ آیا می‌تواند

همین‌طور یک نفر را دوست داشته باشد؟ خود این یک مطلب قابل توجّهی در دین است. جمع‌بندی آن هم از مجموعه‌ی آیات و روایات اتفاقاً خیلی مشکل است، ولی حالا شاید شود یک کارهایی انجام داد! «يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ کسانی که مواده کنند با کسانی که با خدا و رسول محاده می‌کنند، «وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ»؛ ولو این‌که پدرهای آن‌ها باشند، یا فرزندان آن‌ها باشند، برادران آن‌ها باشند، عشیره آن‌ها باشند، شما نمی‌یابی و این خبر در مقام إنشا است؛ یعنی نباید این کار را بکنند. نمی‌یابی یعنی نباید انجام دهند. «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ»؛ این‌ها کسانی هستند که خدا در قلب آن‌ها ایمان نوشته است و به روحی از جانب خود، آن‌ها را مورد تأیید قرار داده است. اگر کسی در قلب خود ایمان به خدا را نوشته باشد، تو نمی‌یابی که آن‌ها مواده کنند با کسانی که با خدا دارند محاده می‌کنند. «وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»؛ خدا از این‌ها راضی است و این‌ها از خدا راضی هستند. «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ»؛ این‌ها حزب خدا هستند. «أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ به مقارنات در آیات دقت بفرمائید یعنی ضمن این‌که این آیه مستقلاً بحث محاده و مواده با کسانی که با خدا محاده می‌کنند وجود دارد، عبارت **حزب الله** را هم دارد. شما این عبارت حزب الله را در همین آیه ۵۶ هم دارید و حالا فقط به بعضی از این مقارنات اشاره می‌کنم:

علاوه بر آیه ۲۲ سوره مجادله در همین سوره آیه ۱۹ هم یک بحث حزب هست. پس شما یک بحث حزب را هم در این‌جا دارید. شما یک بحث حزب را در آیه ۲۲ دارید.

آیه ۱۹ سوره مجادله «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ»؛ شیطان بر آن‌ها چیره و مسلط شد و ذکر خدا را از یاد آن‌ها برد. ببینید این چیرگی در این آیات آمده است «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ»؛ این‌ها **حزب شیطان** هستند. این‌که اصلاً حزب چگونه تشکیل می‌شود که این‌ها یک چیرگی لازم دارند. اگر کسی بخواهد حزب الله شود یا

حزب شیطان شود، در این میان باید یک مفهومی از چیرگی باشد که حول آن قرار می‌گیرند و حزب آن حزب می‌شوند. مثلاً می‌گویند حزب آقای فلانی، بالاخره همین که بحث حزب مطرح می‌شود، زمانی که این حزب می‌شود باید در دستگاه فکری و در یک نظامی قرار گیرد. زمانی که می‌خواهد بگوید یک عده می‌خواهند حزب شیطان شوند «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ»؛ این چیرگی شیطان بر این‌ها است. «أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ».

باز سوره مبارکه ممتحنه همان آیات ابتدایی آن را که ببینید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ»؛ شما دشمنان خودتان و دشمنان من را اولیاء انتخاب نکنید. «تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ»؛ که بخواهید با این‌ها مودت داشته باشید «وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ»؛ در حالی که این‌ها کافر هستند «يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ»؛ آن‌ها شما و رسول را اخراج کردند. «أَنْ تُوْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ»؛ به جرم این که شما ایمان آوردید «إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَاداً فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي»؛ اگر شما برای جهاد من و طلب رضایت من خارج شدید این کار را انجام ندهید. «تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ»؛ من گفتم القاء نکن، ولی شما هم دارید این را به صورت پنهانی انجام می‌دهید. «تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ»؛ و من می‌دانم آن چه را که شما اخفاء می‌کنید و اعلان می‌کنید. «وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» * «إِنْ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً»؛ اگر بر شما چیره شوند و دست پیدا کنند. خاصیت آن‌ها این است. آن جایی که دارد می‌گوید این‌ها «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (مانده: ۵۱) (۵۸: ۳۱) در کلّ فرهنگی دینی این است که روی جماعت این‌ها حساب نکنید. طبق این آیات، شما از یهود و نصاری اولیاء خود قرار ندهید. یک وقت است شما می‌خواهید روابط تجاری داشته باشید و این در طول زمان خود پیغمبر هم بوده است و بحث‌های تجاری خود پیغمبر با یهودی‌ها سر جای خود بوده است، منتهای مراتب این که شما بخواهید نسبت به این جماعت مودت و محبت داشته باشید و بخواهید به آن‌ها اعتماد کنید و روی کمک آن‌ها و نصرت آن‌ها اعتماد کنید و حساب باز کنید که آن‌ها در حقّ شما یک چنین کاری انجام

دهند، روی آن‌ها حساب نکنید. در همین جریان جنگ احد می‌بینید با این که تعداد مسلمانان کم است و با این که پیامبر با یهودی‌ها رفتار تجاری دارد و با آن‌ها معامله و ارتباط دارد، ولی این‌ها در جنگ احد که می‌خواستند بیایند با این که عدد قابل توجهی بودند؛ سیصد نفر بودند، حضرت نگذاشت که آن‌ها در جنگ احد شرکت کنند؛ یعنی به عنوان تکیه‌گاه روی آن‌ها حساب نمی‌کرد. این خیلی حرف مهمی است در آن دورنمای فکری سیاسی اسلام که شما با این یهود و نصاری پیمان مودت نبندید، از آن‌ها نصرت نخواهید، به آن‌ها اعتماد نکنید، آن‌ها را اولیاء انتخاب نکنید. (۲۱: ۳۴) این‌جا اولیاء یعنی مودت و نصرت و نصرت نه به معنای هم‌پیمان بلکه به معنای این که اعتماد کنید، نصرت کنید، این‌جا در آیات کاملاً واضح است. حالا آن بحث سرپرستی به دلیل این که اصلاً علامه هم این بحث را می‌کند چون این‌جا اصلاً بحث سرپرستی مطرح نبوده است که شما آن‌ها را سرپرست خود انتخاب نکنید. ببینید الآن ما داریم در سوره مائده صحبت می‌کنیم. باید در جایگاه مائده دقت داشته باشیم. در زمان نزول سوره مائده، اولاً اسلام در نقطه اوج خود قرار گرفته است. دوم این که گروه‌های دیگری هم که هستند این گروه‌ها در نقطه فرود خودشان هستند. یعنی الآن بعد از فتح مکه است که آن‌ها هر سه گروه یهودی را سر جای خودشان نشانند و اسلام در نقطه اوج است. ما الآن در این‌جا بحث می‌کنیم. مشرکین هم که اصلاً تمام شدند و پرونده‌ی آن‌ها بسته شده است؛ یعنی در این نقطه داریم بحث می‌کنیم این که حتی گفتمان بحث ارتداد در این‌جا یعنی بحث این که ارتدادی اتفاق بیافتد این‌جا به صراحت به معنی ارتداد از کلّ اسلام نیست. اصلاً در آن زمان یک چنین خطری دامن‌گیر اسلام نبوده است. خوب دقت کنید این نکته‌ی مهمی است. این جایگاه بحث مهم است. ما داریم در جایی بحث می‌کنیم که خطری به نام ارتداد اصلاً دامن‌گیر اسلام نبوده است که بیایند در نقطه اوج اسلام یک مرتبه در کلّ همه اسلام را کنار بگذارند که شما به جامعه تذکر می‌دهید که خطر ارتداد است. پس اصلاً احتمال این ارتداد از دین وجود ندارد.

(سؤال) همین را عرض می‌کنم این که شما اگر بخواهید بعد از پیامبر مرتد شوید یعنی جامعه در نقطه اوج خود است. همین جا اولاً این‌طور نمی‌گوید شما بعد از پیامبر مرتد شوید. اصلاً یک چنین معادلات سیاسی را نمی‌گوید که کسی بخواهد بعد از پیامبر مرتد شود. این که یک تعداد پراکنده‌ای در گوشه و کنار یک اتفاقاتی برای آن‌ها بیافتد این تا اصل بدنه‌ی شبه جزیره چه اتفاقی دارد، این به معنی این نیست که مدام جامعه را متذکر کنند، اما در سوره مبارکه آل عمران، آیه‌ی ۱۴۴، که مربوط به همان اوایل مدینه است، آن‌جا این احتمال کاملاً احتمال عقلایی است. یعنی آن‌ها در مدینه یک گروهک هستند. کاملاً دشمنان سر جای خودشان جدی هستند و مسلمانان در معرض خطر! همه این چیزها است. لذا شما می‌بینید که سوره آل عمران حول و حوش جنگ‌های بدر و احد است. یعنی همان‌جا است. این قسمت آن راجع به جنگ احد است. «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ»؛ محمد نیست مگر رسولی که قبل از او هم رسل آمدند «فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ»؛ اگر بمیرد یا کشته شود «انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ»؛ شما بخواهید به عقب برگردید «وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»؛ شما این‌جا حتی اگر یک چنین احتمالاتی مطرح کنید که این‌جا بحث برگشت انقلاب به عقب و به همان دوره جاهلیت است. منتهای مراتب در سوره مبارکه مائده بعد از فتح مکه که مشرکین حذف شدند، بعد از تمام قبیله یهود بی قریظه و یهود بین قینقاع و یهود بنی النضیر که این‌ها همه حذف شدند. یعنی بعد از سال هشتم در انتهای دوره پیغمبر این‌جا مفهومی به نام ارتداد و ارتداد به سمت کفر اصلاً احتمال آن وجود ندارد و لذا در این زمینه تذکر هم لازم نیست.

(سؤال) این که می‌گوییم این‌ها حذف شدند نمی‌خواهیم بگوییم این‌ها نیستند. در حقیقت گروه مقتدری نیستند که بخواهد بحث ارتداد این باشد که ممکن است مجدداً شما به شرک برگردید. این یک ارتداد دیگری است که مصحح این روایت است که «رُتِدَ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةً»^۱، آن ارتداد از شرک که نیست! ارتداد از اصل اسلام که نیست و وقتی این سؤالات کنار یکدیگر می‌آید،

در می‌آید که سرّ این که علامه طباطبایی این چهار آیه را به دو آیه بعد پیوند نزدند، چه بوده است؟! این آیه ۵۴ است. این که در آیه ۵۵ علامه می‌خواهند بفرمایند این جا بحث ولایت به معنای سرپرستی است. قبل از آن هم می‌خواهند بگویند آن ولاء در این آیات ۵۱ به معنای سرپرستی نیست. خوب حتّی اگر در آیه ۵۱ ولاء به معنای سرپرستی نباشد و بعد هم گفته‌اند این دو دسته آیه با یکدیگر بی‌ربط هستند و با هم ارتباط ندارند. یعنی آن برای خود یک دسته آیه است و این هم یک دسته آیه است. ولی ببینید آن چیزی که نقطه حلقه‌ای است که دارد این را به آن گره می‌زند این است که اگر شما مودّت و محبّت و حساب کردن روی پیمان‌ها را بیابید با یک گروه‌هایی برقرار کنید و بیابید به یک نفر اعتماد کنید، از این طریق مسئله سرپرستی خود را با آن‌ها دارید چک می‌کنید و جلو می‌برید! و این که یک عده این وسط مریض دل هستند و بیمار دل هستند آن‌ها می‌ترسند مطلب را دور بزنند. چه مطلبی قرار دور بزنند؟ چرا در این‌ها دارند سرعت می‌گیرند؟ این‌ها تحلیل از بیرون آیات است. چه مطلبی قرار است اتفاق بیافتد که یک عده بیمار دل دارند می‌ترسند که چه شود؟ یهود و نصاری هم که در آن زمان قدرتی نبودند.

(سؤال) حالا باید مصحح‌های این‌ها را پیدا کنیم. یعنی در هر احتمالی باید ببینیم خود ارتباط

آیات با یکدیگر چه چیزی را می‌گوید؟

(سؤال) این خاصیت مودّت است. خاصیت این که القاء مودّه بکند کسی نسبت به یک کسی این

است. صراط مستقیم همین است که آیا شما دارید یک رابطه تجاری با یک نفر برقرار می‌کنید؟ یا

دارید کمک بشردوستانه می‌کنید؟ یا این که نسبت به آن‌ها یک طوری از خود مودّت به خرج

می‌دهید؟ این سوره مبارکه ممتحنه آیات پایانی آن را ببینید این ظرافتی که در آیات پایان سوره

مبارکه ممتحنه است آیه دو و سه آن را که داشتیم می‌خواندیم «إِنْ يَتَفَقَّوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَ

يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ»؛ که اگر دست آن‌ها به شما برسد. نکته این است که اگر

دست آن‌ها به شما برسد؛ چون این‌ها «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (مائده: ۵۱)؛ آن‌ها نسبت به یکدیگر در

مقابل اسلام رابطه مودّۀ جدّی دارند اگر دست آن‌ها به شما برسد «إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَ يَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ»؛ آن‌ها دست و زبان خود را به سوء در مقابل شما دراز می‌کنند. «وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ»؛ و دوست دارند که شما کافر بشوید، ولی شما حتی روی ارحام خود هم حساب نکنید. یعنی اگر بحث دشمن دین شد «لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ»؛ این ارحام و اولاد شما به درد شما نمی‌خورند. «يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ»؛ روز قیامت آن‌ها از شما جدا می‌شوند و به این هم توجّه کنید که روز قیامت از شما جدا می‌شوند. کسانی که در این جا اسم آن‌ها «عشیره» است جالب این است که آن جا اسم آن‌ها «فصیله» است. «وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ» (معارج: ۱۳)؛ این‌ها معاشرین این جا هستند و فصیل آن جا هستند. یعنی «إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ» (حج: ۱۷)؛ آن جا دیگر عشیره نیست، آن جا فصیله است. به این دقت کنید که اصل کار خودت و اصل نگاه خودت را به دین بده! با دشمن خدا و با کسانی که دشمن دین هستند و می‌خواهند زیر آب دین را بزنند. گاهی اوقات این‌ها را علامت می‌گیرد برای این که یک روز که مثلاً یک روز می‌خواهد با دایی خود به هم بزند، با عموی خود به هم بزند، با پسر خاله خود به هم بزند. در حالی که او صرفاً یک مؤمن فاسق است. یعنی این نیست که اگر دست او برسد بخواهد به دین ضربه بزند! چون آیات پایانی سوره ممتحنه بارها این آیه هشت و نه را خواندیم ببینید چه دقتی است! راجع به کمک به خارجی‌ان اصلاً این بحث را نکرده است که این‌ها را دوست داشته باشید. یعنی یک چنین عنوانی نگفته است که شما باید این دول خارجی را دوست داشته باشید. چون در مودّت اگر قلب آدم به یک جایی پیچیده شود و گره بخورد، و به یک نوع فرهنگی علاقه‌مند شود قلب طرف که برود، چیزهای دیگر هم پشت‌بند آن می‌رود. یعنی نصرتِ طرف، اعتماد به طرف و همه‌ی این‌ها پشت‌بند آن حرکت می‌کند. «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (ممتحنه: ۸)؛ خدا نهی نکرده است که شما نسبت به کسانی که با شما نمی‌جنگند و از دیارتان شما اخراج نمی‌کنند،

نیکی کنید و قسط به خرج دهید. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»، بعد می گوید: «إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ اما این که بخواهید این‌ها را به دوستی بگیرید. دارد نهی می‌کند از این که شما آن‌ها را به دوستی بگیرید. ولی از آن طرف نمی‌گوید البته کسانی که با شما جنگ نکردند، این‌ها را به دوستی بگیرید! ظرافت در آیه را دقت می‌کنید؟! همین ظرافتی که امیر المؤمنین در نامه به مالک می‌گویند تو عدل خودت را بگستر «إِمَّا أَخ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»، می‌گویند: یا این‌ها با تو اخوت دینی دارند یا ندارند. یعنی بقیه‌ی آن‌ها «أَخ لَكَ فِي الدِّينِ»، نیستند. این‌ها «نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»، هستند؛ یعنی این‌ها هم آدم هستند. این قدر بیان ظریف است که از خواندن آن کسی احساس بدی نمی‌کند. ظاهراً این را سر در سازمان ملل یا جای خیلی مهمی به نام حضرت علی (علیه السلام) زده‌اند که شما نسبت به همه «إِمَّا أَخ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»، ولی در محتوای آن می‌بینید که رابطه اخوت را بریده است؛ یعنی آن‌جا دیگر اخوت وجود ندارد. این‌جا فقط «نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»، وجود دارد. یعنی این‌ها هم آدم هستند. شما من باب حقوق انسانیّت آن‌ها و حقوق بشر، من باب بشریّت آن‌ها بالاخره یک کمک‌هایی انجام دهیم ولی این که کسی قلب خود را و مودت خودش را در یک نقطه دیگری هزینه کند دین جلوی این را می‌گیرد.

مسئله ولایت با محبت شروع می‌شود و به سرپرستی ختم می‌شود

اصلاً مسئله‌ی ولایت از آن اوّل با چه شروع می‌شود؟ «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَنَا أَلْمُودَّةٌ» (شوری: ۲۳) ببینید خوب این که قطعاً ربطی به ولایت! به معنای سرپرستی و رهبری ندارد، این که آیه تصریح دارد دیگر، منتها چرا از نقطه مودت شروع می‌شود؟ به علت خاصیت مودت است؛ یعنی در مودت اگر قلب طرف به آن نقطه گره بخورد رفته، رفته اعتماد می‌کند و پای آن هم می‌ایستد، نصرت هم می‌کند و بعد اگر اختلاف سطوح وجود داشته باشد تحت سرپرستی هم

می‌رود! یعنی اگر اختلاف سطحی وجود داشته باشد این تحت سرپرستی او هم قرار می‌گیرد. لذا از این نقطه شروع می‌شود، اما اگر از آن روز اوّل بگوییم این سرپرست شما! طرف قبول نمی‌کند، ولی وقتی می‌گویند مزد رسالت این است که شما مودّت داشته باش! همه انبیاء مزد نخواستند ولی من مزد می‌خواهم و مزد من هم مودّت با آن‌ها است. ببینید این اصلاً از پیش معلوم است چه سناریویی در مودّت است. **آخر مزد رسالت باید در افق رسالت باشد** مانند این‌که بنده الآن این‌جا عرض کنم مثلاً مزد این بنده که دارم این‌جا تدریس می‌کنم این است که شما دو ریال کمک کنید! اگر یک آخوندی یک جایی منبر برود و به او هزار تومان پول بدهند اصلاً دیگر نمی‌رود. اگر ندهند بهتر است حالا به عنوان مزد رسالت، می‌خواهند که شما ذوی القربی مرا دوست داشته باشید، پس ثمن و مئمن باید یک ارتباطی با یکدیگر داشته باشد. یک هم‌ترازی با یکدیگر داشته باشند. این‌که می‌گویند اگر حتّی ثمن تعیین نشد به اجرت المثل بر می‌گردد برای همین‌جاها می‌گویند یعنی اگر قیمت کاری مشخص نشد به اجرت المثل بر می‌گردد. اگر مهیه است به مهر المثل بر می‌گردد و این‌ها اصلاً جهت‌گیری است. اگر همین‌طوری می‌گفتند شما بیاید فی القربی ما را دوست داشته باشید شاید چیزی از این در نمی‌آمد، ولی وقتی که می‌گویند مودّة فی القربی، مزد رسالت من می‌شود، اصلاً از پیش از محتوای آیه دارد فریاد می‌زند که این یک چیز دیگر است. یعنی این سناریویی است که قرار است به یک نقطه‌ای ختم شود.

معاشرت < مودت < ولایت

در این آیات هم ببینید همین روال هست که شما برای دیگران مودّت هزینه نکنید و خرج نکنید. یعنی ولاء مودّة برای کسی نداشته باشید. به این جواب. ببینید من باب این انسانیت این یهود و نصاری مثلاً کاری کرده، می‌گویند من او را دوست دارم. اگر آدم بتواند این‌ها را در وجود خودش تفکیک کند که خیلی اوقات هم نمی‌شود این‌ها را تفکیک کرد! ولی این‌که حواس او باشد با چه کسی معاشرت می‌کند و با چه کسی دارد قلب خودش را و مودّت را هزینه می‌کند و چه

کسی را دارد دوست می‌دارد؟! این کسانی که فوتبالیست‌ها را دوست چگونه هستند؟ می‌بینید رفته، رفته عکس او را می‌زند و بعد لباس او را می‌پوشد و بعد اخلاق او را پیگیری می‌کند و این دقیقاً همان چیزی است که ما در بحث ولاءها و نهایتاً اولیاء شدن داریم، شما برای همین می‌بینید که ما همین دو اولیاء را داریم. اصلاً یا ولی آدم طاغوت است، یا الله است. یکی از این دو تاست. در سوره مبارکه بقره، آن آیات معروف آیت الکرسی همین دو را دارد. یعنی بالاخره آدم تحت ولایت قرار می‌گیرد؛ یعنی می‌رود و در شبکه ولایت قرار می‌گیرد. این که شما چه کسی را دوست داشته باشید و به کسی که علاقه‌مند می‌شوید بعد همان‌طور جلو می‌روید، این همان رمز اصلی ولاء است که به این نقطه ختم می‌شود ولی سؤال‌ها را باید جواب دهیم.

(۵۲): «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ

أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ»

من کمی مستقلاً به این بحث پردازم تا بعد شما هم به آن آیات فکر کنید که اصلاً الآن این چه مشکلی است، چه ترسی است. یک عده الآن برای چه دارند می‌ترسند؟ «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»، اولاً این «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» چه کسانی هستند؟ دلیل «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» را باید دنبال کنیم. الآن دارد از چه می‌ترسد؟ زمانی که الآن یهود و نصاری و مشرکین همه در قسمت پایین قرار گرفتند ولی خود او در اوج قرار گرفته است نسبت به چه جریانی دارد می‌ترسد؟ مگر قرار است چه مطلبی را دور بزند؟ باید این‌ها را تحلیل کنیم وگرنه اگر خشک، خشک از این چهار آیه بخواهیم در آیه ۵۵ برویم، می‌بینید بدون این تحلیل‌ها با همان مشکلاتی مواجه می‌شویم که علامه مواجه شد و بعد از آن مجبور می‌شویم همان را بگوییم که علامه گفت! این آیه هیچ ارتباطی به بالای آن ندارد و به پایین هم ارتباطی ندارد. جالب است به بالا هم ارتباطی ندارد به پایین هم ارتباطی ندارد. این‌ها خوب به لحاظ قرآنی باید تحلیل شود؛ چون در بحث معاشرت این آیات مهم است و از این طرف هم سؤالاتی است، لذا من یک نکته‌ای راجع به این قضیه برای شما عرض کنم.

(سؤال) یک شأن نزولی دارد. شأن نزول آن هم چندان به آیه نمی خورد. مثلاً راجع به دو نفری است که یکی از آن‌ها می گفته است برویم و با آن‌ها دوست شویم، دیگری هم...، دو نفر آدم خیلی حاشیه‌ای بودند. در کلّ به شأن نزول نمی شود اعتماد کرد. یعنی این قدر آدم‌های حاشیه‌ای یک مطلبی را گفته‌اند، بعد خدا آمده است مفضلّ به آن پرداخته است و جامعه را متذکرّ به یک جریانی کرده است! و این نمی خورد که دو نفر آدمی که آدم‌های معروفی هم نبودند این مطلب را گفتند و بعد هم این قدر پر پیمان خدا وارد شده است و کلّ جامعه را به این نکته تذکرّ می دهد. حداقل باید گفت این دست شأن نزول‌هایی که این گونه گفته می شود، انگار خدا به عبارتی در شأن نزول ماهیگیری کرده است. یعنی یک مرتبه یک حرف زده شده است و آن‌ها را گرفته است و به عنوان نماینده دو تیپ فکری، آن تیپ فکرها را آمده توضیح داده است. آدم بدون شأن نزول برود بهتر است تا با شأن نزول برود.

(سؤال) می گوید شما رابطه دوستی را قطع کن و ببر. در آیه چهار می گوید ابراهیم و کسانی که با ابراهیم هستند، این‌ها اسوه هستند «حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ» (ممتحنه: ۴)؛ اگر این‌ها به خدا ایمان آورند شما این کار را انجام بده «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً» (همان: ۷) من یک نکته‌ای در مورد عسی بگویم. ببینید خیلی اوقات «عسی» در مورد خدا یک طوری واجب گفته می شود. مفسرین می گویند این «عَسَى اللَّهُ»ها در قرآن و این که شاید خدا این کار را انجام دهد این نوعی از ابهام نیست. درست است که «عسی» شاید را در خودش دارد منتها یک طوری مانند الزام برای خدا است. این طرح و سیاست کلی قرآن است و این طور به نظر می آید. اگر شما این رابطه‌ها و این پیوند را با پیغمبر عمیقاً برقرار می کنید خوب شما می روید و جزء این دسته قلمداد می شوید «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»، اصلاً ببینید سرّ این که در آیه‌ی بعد از آن دارد «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ»، نه «إليهم» نه به سمت آن‌ها، در آن‌ها! چون شمایی که آمدید از جهت فکری و از جهت مودّت جزء آن‌ها قلمداد شدید و با آن‌ها مودّت برقرار

کردید شما الان جزء همان‌ها هستید. نه در بحث فروع فقہی آن! ولی در بحث‌هایی کلامی که می‌شود شما الان جزء این‌ها قرار گرفتید. یا می‌آیی این جریان را تقویت می‌کنی، یا می‌آیی جریان توحید را تقویت می‌کنی و با آن‌ها هم پیوندها را قطع می‌کنی در این حدی که بخواهی کمک‌های بشردوستانه انجام دهی، انجام می‌دهی ولی پیوندها خودتان را با یکدیگر محکم می‌کنید. این پیوند محکم منجر می‌شود به جایی که «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ» (ممتحنه: ۷)؛ این‌ها هم مجبور می‌شوند تحت لوای حکومت اسلامی بیایند. اگر بیایند آن زمان مهم نیست.

در آیه سه نکته‌ای که ما داشتیم همین بود. در آیه سه آن جایی که حاکمیت اسلام قرار می‌گیرد حاکمیت و حاکمیت اسلام می‌شود و بقیه زیر دست می‌شوند. «الْيَوْمَ أَحْلَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ» (مائده: ۵)؛ امروز که روز ولایت است، امروز که روز حاکمیت اسلام است، این‌جا دیگر روابط شما با مسیحی‌هایی که زیر دست هستند، می‌تواند خیلی راحت‌تر شکل بگیرد؛ یعنی این که طرف زیر دست باشد و خیلی اوقات متمایل شود که اصلاً مسلمان شود حتی این «حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (توبه: ۲۹) را مفسرین به همین چیزها هم می‌گیرند که این رفته، رفته بیاید و مسلمان شود. شما بیاید با دشمنان مقابله جدی انجام دهید، این اتفاق می‌افتد که این‌ها می‌آیند و زیر پر اسلام قرار می‌گیرند.

با چه کسانی باید معاشرت کرد؟

در انتهای من این نکته را توضیح دهم. ببینید این که ما با چه کسانی معاشرت کنیم و با چه کسانی معاشرت نکنیم؟ این جزء بالآخره سؤالات جدی است. در روایات بحث معاشرت در «ابواب العشرة» بگردید، یک ملاک‌های جالبی در آن‌ها دارد. حتی گفته شده است شما با اهل تسنن شهود در جناز آن‌ها داشته باشید! بروید و بیایید و همه‌ی این چیزها را داشته باشید. ضمن این که گفته است این جامعه این نوع پیوند را در خود داشته باشد که شما حتی با اهل تسنن رفت و آمد داشته باشید «حَتَّى مُمَالِحَةً مِنْ مَالِحَةٍ»^۲؛ حتی هم سفرگی با اهل تسنن، ولی گفته است تا

آن جایی که «حَتَّى تَكُونَ الْمُبَايِنَةَ مِنْكُمْ وَمِنْهُمْ»^۲؛ یعنی بالاخره بینونت هم معلوم شود. یک‌طور ادغام شدنی که در کل همه سطوح می‌شکند و معلوم نیست کی به کی است. این طور هم نشود که همه‌ی سطوح معرفتی بشکند. یعنی یک ارتباطی را باید بشود برقرار کرد که جامعه پیوند خود را در خود داشته باشد و از آن طرف هم آن‌طور نشود که هیچ مباینتی این‌جا وجود ندارد! یک وقت است در ارحام آدم یک نفر به صورت مشخص صاحب عقاید باطله است. صاحب عقیده‌های باطل است؛ یعنی این آدم آن اسمی و وصفی که روی این غلبه دارد این است که این یک آدم منحرفی به جهت اعتقادی است، نه این که صرفاً یک فامیلی با ما دارد و البته این آدم یک فسقی هم دارد. به عبارتی شما باید جمع کنید بین دو باب از ابواب شیعی یکی عدم مجالست با اهل معاصی، یکی ابواب معاشرت، این است همه را دارد گیر می‌اندازد.

یک روایت بخوانم در این زمینه از امام رضا (علیه السلام) در کافی، جزء دو، ص ۳۷۴، «مَالِي رَأَيْتَكَ عِنْدَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَعْقُوبَ»، این عبد الرحمن یعقوب از نظر اعتقادی یک آدم خیلی منحرفی بوده است. حضرت می‌گویند من چرا شما را جلوی در خانه‌ی آن‌ها دیدم یا دیدم کنار عبد الرحمن یعقوب نشستی؟ «فَقَالَ: إِنَّهُ خَالِي»؛ می‌گوید خوب دایی من است. «فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ يَقُولُ فِي اللَّهِ قَوْلًا عَظِيمًا يَصِفُ اللَّهَ وَلَا يُوصَفُ»، می‌گوید او در مورد خدا خیلی حرف‌های بدی دارد. یعنی معلوم است که انحراف فکری داشته است. او در مورد خدا خیلی حرف بدی می‌زند. «فَإِمَّا جَلَسْتَ مَعَهُ وَتَرَكَتَنَا، وَإِمَّا جَلَسْتَ مَعَنَا وَتَرَكَتَهُ»؛ یا با ما بنشین و با او نباش. یا با او باش و با ما دیگر نیا! یعنی تو داری یک مجلسی می‌روی که این مجلس در کل شاخصه‌ی آن در این است که کسانی هستند که زیرآب ولایت را می‌زنند. یعنی در این عنوان می‌گویند مجلس این‌ها! یک وقت یک مجلسی است که آدم‌های مختلفی می‌روند و بعضی از این نوع آدم‌ها هم در آن می‌روند. ولی گاهی یک مجلسی تشکیل می‌شود از آن مجلس‌هایی که معروف است که این مجلس کسانی است که زیرآب ولایت را می‌زنند. رفتن در یک چنین مجلسی و بودن در یک چنین مجلسی باعث

تقویت آن‌ها می‌شود؛ یعنی شما دارید با رفتن خودت داری یک چنین کسی، یک چنین گروهی را، یک چنین فکری را، داری تقویت می‌کنی. این‌جا خوب دقت کنید در این‌طور جاها تکلیف خود را مشخص کنید! یک وقت است که یک مجلس عروسی است که بالاخره یک سری مؤمنین شبیه مؤمنین فاسق در آنهاست. خوب آدم آن‌جا برود و یک سلام علیکی کند ولی اگر همان‌جا در کلّ فسق یک اهل فسقی به واسطه حضور آدم تقویت شده است. ... یک وقت است فامیل آدم است و آدم با او می‌نشیند و این تأیید فسق نمی‌شود. یک وقت است حرکت انسان یا جایگاه آدم اصلاً ممکن است یک جایگاه خاصی شود که عنوانی که به او بار می‌شود تأیید فسق می‌شود. می‌گوید آقا به من ربطی ندارد او برای خودش دارد عرق می‌خورد و به من ارتباطی ندارد! نه! این نمی‌شود. فرض بفرمائید شما در یک مجلسی می‌روید یک گوشه از آن غیبت می‌کنند و شما در آن مجلس می‌نشینید، ولی به شما نمی‌گویند شما آدمی هستید که تأیید غیبت کردید. یعنی یک چنین عنوانی به شما بار نمی‌شود. ولی یک وقت است حضور شما در یک مجلس فسق تأیید شما به فسق می‌شود یعنی یک چنین عنوانی به آدم بار می‌شود. این‌ها دیگر حالا تشخیص مصداق بر عهده‌ی مکلف است، ولی خدا باید دست آدم را بگیرد که آدم را به کدام مجلس ببرد و به کدام مجلس نبرد. ولی در کلّ خود او دستی، دستی در مجلس دشمنان ولایت می‌نشیند! مثلاً در مجلس بنیاد باران می‌رود و در آن‌جا می‌نشیند. یعنی می‌رود در مجلس دشمنان ولایت می‌نشیند. همین‌جا است که می‌گویند «جَلَسَتْ مَعَهُ وَتَرَكَتْنَا وَإِمَّا جَلَسَتْ مَعَنَا وَتَرَكَتَهُ»^۴ ولی حالا شما یک همسایه سنی دارید که او ولایت ائمه را قبول ندارد. در مجلس اهل تسنن می‌نشیند و در آن مجلس می‌گوید برای همسایه خود آتش بریز، حلوا بریز و سلام و احوالپرسی کن. این‌ها اشکال ندارد و اتفاقاً گفتند این پیوند باید برقرار شود. ولی یک جایی حضور شما باعث تأیید فسق می‌شود. یا این‌که خود شما رفته، رفته فاسق می‌شوید و رنگ می‌گیرید این‌جا گفتند شما یک چنین مجالست‌هایی نکنید!

(سؤال) دعا کردن که در کلّ خوب است. مگر این که برای کسی استغفار کند «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ» (توبه: ۱۱۳)؛ که با این حالت شرک بمیرد. نمی‌شود برای او استغفار کرد، نمی‌شود گفت مرحوم آقای فلانی، نمی‌شود ولی اگر برای همان مشرک دعا کنید که او از شرک خود دست بردارد این خوب است.

(سؤال) الآن داشتم این را می‌گفتم او با یک نفر نشست است که صاحب یک عقیده باطل است. به حساب این که او دایی من است و این عنوان روی او غلبه دارد. بالاخره هر کسی دارای یک عقیده باطلی است. با یک عبد الرحمن ابن یعقوبی که اصلاً یکی از کسانی بوده است که صاحب آراء منحرف بوده است! این عنوان روی او غلبه دارد که او صاحب آراء باطل است. بعد این دارد با یک چنین آدمی با این عنوان می‌چرخد. برای همین می‌گویند چرا با عبد الرحمن بن یعقوب راه می‌روی. این که «فِي اللَّهِ قَوْلًا عَظِيمًا يَصِفُ اللَّهَ»^۵؛ او که دارد به خدا حرف نا مربوط می‌زند. یعنی معلوم است عنوان روی او غلبه دارد. یک آدم مشهور به عنوان، نه یک آدمی که نهایتاً یک عقیده باطلی دارد و بگوییم شما با هر کسی که عقیده باطل دارد صحبت نکن! برای همین در روایت داریم کسانی که با اهل بدعت دوستی کنند. آدم بدعت‌گزار، آدم‌هایی که عناوینی من باب بدعت، من باب حرف‌های باطل، دوستی کند به علت این که این‌ها فامیل ما است. این‌جا است که می‌گویند. همین‌جا است که می‌گویند. «لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (ممتحنه: ۳) این‌ها مخصصات صله رحم می‌شود. یعنی صله رحم هم برای خود من باب «مَا مِنْ غَامٍّ إِلَّا وَقَدْ خُصَّ»؛ بالاخره هر عامی یک تخصیص‌هایی دارد، صله رحم هم برای خودش یک سری مخصصات دارد. با این کسانی که این‌طور هستند و دارای این‌گونه عقاید منحرف و باطل هستند و این عناوین روی آن‌ها غلبه دارد، با آن‌ها چرخیدن و بودن با آن‌ها، و مودّه با آن‌ها درست نیست. همین‌جا است که امیر المؤمنین در نهج‌البلاغه دارد «قَطِيعَةُ الْجَاهِلِ تَعْدِلُ صِلَةَ الْعَاقِلِ» (نامه ۳۱)؛ آدم رابطه خود را با جاهل قطع کند، معادل ارتباط با عقلاء است.

وگرنه نه این که از «فَطِيعَةُ الْجَاهِلِ»، یک برداشت عجیب و غریبی از کنید که هر کس جاهل است آدم رابطه خود را با او قطع کند. اگر این طور باشد که دیگر چیزی باقی نمی ماند! یعنی همه ارتباطها با یکدیگر با اندک جهل هایی می بینیم ارتباطها از بین می رود! برای همین است که روایاتی داریم که ایمان در ده درجه است و صاحب درجه اول به درجه بعدی نگوید تو ایمان نداری، آن به این نگوید تو ایمان نداری! ولی یک نفر که این عناوین به این درستی بر او غلبه پیدا می کند، یا دارد تأیید فسق می شود با این کاری را که انجام می دهید. یک وقت است شما یک شخصی هستید که خیلی در دید نیستید و اصلاً به شما نگاه نمی کنند که شما در کدام مجلس عروسی می روید یا نمی روید. به این توجه نمی شود و مثلاً شما به یک مجلس پر خرج عروسی می روید این هم ممکن است ولی یک زمان است که جایگاه شما یک جایگاه است که زمانی که شما می روید این را به عنوان یک علامت می گیرند که ببینید فلانی هم آمد! فلانی هم به این مجلس آمد، پس مطلب در دین این چیزی که تو می گویی نیست! چرا؟ به علت این که فلانی هم که خود او نماینده این حرفها در فامیل است او هم آمده است! لذا جایگاه با جایگاه فرق می کند. یک وقت است ممکن است شما بروید و ممکن است ایشان نرود. دلیل هم دارد، درست هم است؛ چون وقتی او برود این تأیید می شود و زمانی که شما می روی از این یک تأیید در نمی آید. این است که وقتی طرف بر می گردد به امام می گوید «فَقُلْتُ: هُوَ يَقُولُ مَا شَاءَ، أَيُّ شَيْءٍ عَلَيَّ مِنْهُ إِذَا لَمْ أَقُلْ مَا يَقُولُ؟»، او هر چه برای خود می خواهد می گوید من که نمی گویم! او یک سری عقایدی این گونه دارد و دارد برای خودش حرف می زند من که این حرف را نمی زنم. «فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ أَمَا تَخَافُ أَنْ تَنْزَلَ بِه نِقْمَةٌ فَتُصِيبَكُمُ جَمِيعاً»؛ فکر نمی کنی که یک نعمتی، یک حادثه شومی و بالاخره یک بدی بیاید و دامن همه ی شما را بگیرد! یک مرتبه کسانی را هم که در حول و حواشی او هم است بگیرد. درست است که تو این حرفها را نمی زنی ولی تو داری با آنها می نشینی. بعد از آن یک داستان می گویند، می گویند «أَمَا عَلِمْتَ بِالَّذِي كَانَ مِنْ أَصْحَابِ مُوسَى وَكَانَ أَبُوهُ مِنْ أَصْحَابِ

فِرْعَوْنَ»، کسی بود که از اصحاب موسی بود و پدر او از اصحاب فرعون بود «فَلَمَّا لَحِقَتْ خَيْلُ فِرْعَوْنَ مُوسَى»؛ زمانی که خیل فرعون به موسی رسید «تَخَلَّفَ عَنْهُ لِيَعِظَ أَبَاهُ»؛ یک مرتبه او فاصله گرفت از لشکر خود موسی آمد که پدر خود را موعظه کند. «فَيُلْحِقُهُ بِمُوسَى»؛ که برگرد. «فَمَضَى أَبُوهُ وَهُوَ يُرَاغِمُهُ»؛ او داشت با پدر خود جر و بحث می کرد «حَتَّى بَلَغَا طَرَفًا مِنَ الْبَحْرِ»؛ که آن زمان این آبها آمد. او در کف رود داشت با پدر خود بحث می کرد! «فَعَرِقَا جَمِيعًا»؛ که همه‌ی آنها غرق شدند. «فَأَتَى مُوسَى الْخَبْرُ»؛ خبر را به موسی دادند. «فَقَالَ هُوَ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ»؛ درست است او در رحمت خدا است که آمده است با پدر خود صحبت کند «وَلَكِنَّ النَّقِمَةَ إِذَا نَزَلَتْ لَمْ يَكُنْ لَهَا عَمَنُ قَارِبَ الْمَذْنِبِ دِفَاعٌ»؛ نعمت وقتی بیاید حول و حواشی مذنب او هم دچار می شود و دیگر آنجا دفاعی نیست. وقتی یک بلایی می آید می بینید کسانی که در مقارب مذنب قرار می گیرند، آنها هم از آن بلای بهره‌هایی دارد، لذا داریم «لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَجْلِسَ مَجْلِسًا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ»^۷ اگر در مجلسی بنشینند یعنی عنوان مجلس این است. مجلسی که در آن مجلس دارد یک عصیانی می شود «وَلَا يَقْدِرُ عَلَى تَغْيِيرِهِ»؛ او هم نمی تواند تغییر دهد. خوب این قدرت در تغییر این گناهی که در این مجلس می شود را ندارد، پس شایسته نیست در یک چنین مجلسی بنشینند. مجلس یک فسقی است و در این مجلس یک فسقی را انجام می دهند و او هم نمی تواند. نه این که او الآن سر میز مجلس عروسی است و او این جا نشسته است و دارد حرف خود را می زند و یک عده نشستند و دارند در آن جا غیبت می کنند به این مجلس نمی گویند مجلس فسق!

(سؤال) نعمت است دیگر، آدم به شیوه‌های مختلف می تواند عاقبت بخیر شود و مثلاً شهید

شود. نه این که در کنار گناه کاران غرق شده است این اتفاق خوبی نیست!

حجت تمام شده است دیگر، او با پدر خود جهنم که نمی رود! ما که آن جا نبودیم که چه بحثی می کرده است ولی این که آدم اهل رحمت باشد و مقارب مذنبین نباشد خود اینها یک موضوعیتی دارد ولی در صدر این جا دارند می گویند با این طور آدمها نباش! جدای از داستان، در اصل روایت

این است که شما یا مجلس آن‌ها را برو و مجلس ما را نیا، یا مجلس ما را بیا و مجلس آن‌ها را نرو. همنشین تو نمی‌تواند هم ما باشیم و هم آن‌ها باشند. شما یا با آقای X، با این آقای فاسد‌المذهب و با عقاید فاسده باش! مثلاً خاله یک نفر یکی از خواننده‌های ترانه زمان شاه است. فرض کنید ایشان یک چنین آدمی است. عنوان قالب بر او این است که این خواننده غنائی است؛ یعنی عنوان روی او است. حالا او می‌خواهد یک ارتباط عاطفی خاله خود داشته باشد. بگوید بالاخره او خاله من است و بخواهد این‌طور برخورد کند نباید یک چنین برخوردی داشته باشد. حالا جایگاه هم با جایگاه فرق می‌کند. پس (۴۶: ۲۷: ۰۱) بخواهیم در یک دقیقه اولیاء جمع‌بندی کنیم، این است که نسبت به یهود و نصاری، نسبت به این دشمنان، مودت نداشته باشید. با آن‌ها مودت نکنید. حتی ممکن است تک به تک شما یک مودت‌هایی دارید می‌کنید؛ مثلاً طرف کاندای آمریکا می‌رود و یک شیفتگی و علاقه‌ای نسبت به این جوامع کفار پیدا کرده است. علاقه پیدا کرده است، یک‌طور احترام در او ایجاد شده است! یعنی شما تا می‌گویید آمریکا فلان است، یک مرتبه چنان عصبانی می‌شود گویی دارد از نوامیس خود دفاع می‌کند! مثلاً یک مرتبه می‌گوید نه! این‌طور که شما می‌گویید نیست. غیرت به خرج می‌دهد و غیرتی می‌شود. این‌جا معلوم است که نسبت به آن جوامع تحت تأثیر قرار گرفته است و دل او پیوند خورده است، ولی اگر بگویند شمالی‌های این‌طور هستند این قدر از خود واکنش به خرج نمی‌دهد، ولی اگر بگویند مثلاً خارجی‌ها یا آمریکایی‌ها این‌طور هستند یک مرتبه می‌بینید غیرت به خرج می‌دهد. معلوم است این مودت پیدا کرده است. این‌ها ریشه این است که آخر آن کار دست فرد می‌دهد. (۲۱: ۲۹: ۰۱)

صلوات!

۱- بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۲۷۴.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۶۳۷.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۷.

۴- الکافی، ج ۲، ص ۳۷۵.

۵- کافی، ج ۲، ص ۳۷۴.

٦- الكافي، ج ٢، ص ٣٧٥.

٧- الكافي، ج ٢، ص ٣٧٤.